

برای نخستین بار در کشور انجام شد

## تحويل ۱۰هزار آلبوم شهید به خانواده شهدا

دسترسی باشد، زیرا گاهی پرونده شهید با منطقه‌ای که ساکن بوده، متفاوت است. سعیدی در توضیح اقدامات در قالب تیم‌های عملیاتی اظهار داشت: از تمامی اسنادی که جمع‌آوری شده یک آلبوم فاخر تهیه کردیم و از سوی خادمان شهدا و بسیجیان به دست خانواده شهدا رساندیم که این اقدام در جهت اعتمادسازی و ایجاد انگیزه در خانواده شهدا خیلی تأثیرگذار بود و باعث خوشحالی این عزیزان شد، زیرا بسیاری از خانواده شهدا از اینکه از شهدای‌شان اسنادی در دست نداشتند، رنج می‌بردند. دبیر کمیته جمع‌آوری اسناد و آثار شهدا با بیان اینکه در حال حاضر بیش از ۱۰ هزار و ۵۰۰ آلبوم از اسناد و مدارک مربوط به شهدا تهیه شده است، تأکید کرد: تاکنون به طور تقریبی ۸۰ تا ۹۰ درصد اسناد را جمع‌آوری و تحويل داده‌ام ولی تا جمع‌آوری همه اسناد مربوط به شهدا، این کار همچنان ادامه دارد.

تشکیل دادیم و با توجه به آنکه این اقدام حساسیت بالایی داشت و کاری ظریف و با دقت می‌طلبید، عموماً از خانم‌ها برای انجام این کار استفاده کردیم. تمام اسنادی را که از بنیاد شهید گرفته بودیم با توجه به منطقه زندگی شهید به فرماندهان نواحی که مسئول کمیته‌های جمع‌آوری بودند، تحويل دادیم. وی ادامه داد: برای تمامی تیم‌های جمع‌آوری در ناحیه خودشان کارگاه آموزشی ترتیب دادیم به نام کارگاه جمع‌آوری و مجموعاً بیش از ۲۰ کارگاه در پایتخت برگزار کردیم. تیم‌ها در این کار گاه شیوه جمع‌آوری، نحوه ارتباط‌گیری با خانواده شهید و چگونگی ثبت و پیاده‌سازی اسناد را آموزش دیدند. همچنین در راستای این جمع‌آوری یک سایت بانگ اطلاعاتی راه‌اندازی کردیم تا تمامی نواحی مقاومت و فعالان مردمی که در حال جمع‌آوری هستند، اطلاعات به دست آمده را آنجا بارگذاری کنند تا از سوی نواحی دیگر هم قابل

برای اولین بار در کشور تمامی اسناد و مدارکی که در بنیاد شهید بوده و چندین سال با عنوان محرمانه از انتشار آن خودداری شده است، جمع‌آوری و سپس در قالب آلبوم به خانواده‌های شهدا تحويل داده شد.

مسئول حفظ آثار لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله و دبیر کمیته جمع‌آوری اسناد و آثار شهدا با بیان این مطلب اظهار داشت: این اسناد با حمایت آقای اصحاب کریمی، مدیر کل بنیاد شهید استان تهران که مسئولیت کمیته جمع‌آوری اسناد و آثار شهدا را در کنگره ۲۴هزار شهید استان تهران بر عهده دارد، گرفته شد. با توجه به حساسیت کار عملیاتی برای آن تعریف کردیم که فرمانده، رزمنده، هدف و خط سیر مشخص دارد. سعیدی افزود: در تمامی نواحی مقاومت بسیج تیم‌هایی برای این کار

🔗 **خبر ویژه**  
فائزه مقدم

انتشار آن خودداری شده است، جمع‌آوری و سپس در قالب آلبوم به خانواده‌های شهدا تحويل داده شد.

مسئول حفظ آثار لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله و دبیر کمیته جمع‌آوری اسناد و آثار شهدا با بیان این مطلب اظهار داشت: این اسناد با حمایت آقای اصحاب کریمی، مدیر کل بنیاد شهید استان تهران که مسئولیت کمیته جمع‌آوری اسناد و آثار شهدا را در کنگره ۲۴هزار شهید استان تهران بر عهده دارد، گرفته شد. با توجه به حساسیت کار عملیاتی برای آن تعریف کردیم که فرمانده، رزمنده، هدف و خط سیر مشخص دارد. سعیدی افزود: در تمامی نواحی مقاومت بسیج تیم‌هایی برای این کار

# «دستمال سرخی» که تا آخر پای آرمان‌هایش ماند

از مدتی مریوان شلوغ می‌شود و سر بیست‌واندی پاسدار محلی را می‌برند، اصغر وصالی گروهش را برمی‌دارد و عازم کردستان می‌شود. همان جا گروه دستمال‌سرخ‌ها شکل می‌گیرد و عباس هم به عضویت آن درمی‌آید.

■ **اولین شهید قرچک بود**

چهره عباس در حالی که دستمال سرخ دور گردن بسته، دیدنی‌تر از هر زمان دیگری بود. ششور و شوق خدمت‌داشت، برای همین در روزهای اول عضویت زمانی که هنوز جنگ آغاز نشده بود، همراه خود اصغر وصالی و تعدادی دیگر از نیروهای دستمال‌سرخ راهی پاوه شد. چند روز بعد شهر محاصره و خیلی از نیروها شهید شدند. در همین ایام بود که برای‌مان خبر آوردند که عباس هم جزو شهدا بوده است.

پیکر شهید را از بهشت زهرا تحويل گرفتیم و به قرچک آوردیم، چون اولین شهید قرچک بود، مراسم باشکوهی از طرف اقشار مردم و انمه جمعه قرچک و ورامین برای او برگزار شد. مراسم سوم عباس را برگزار کرده و حتی تدارک مراسم فقمش را هم دیده بودیم که خیر دادند!شنبه شده و فرزند شما مجروح است و اکنون در بیمارستان مصطفی خمینی بستری است. خیرش مثل بمب پیچیده و با تعداد زیادی از دوستانش راهی بیمارستان شدیم. خیل عظیم مردم در مقابل بیمارستان باعث شد که نگهبان بیمارستان تصور کند چماق‌داران شاه قصد تظاهرات و آشوب دارند، اما زمانی که پدرم با مسئولان بیمارستان صحبت کرد، این مشکل برطرف شد.

عباس اعتقادات خاصی داشت؛ زمانی که وارد

سیاه شده بود، چون پدرم با وجود هفت فرزند بیگار بود، برای او حق سرپرستی در نظر گرفتند، ولی بلافاصله بعد از آنکه مشغول شد، در حالی که هنوز پدرم اولین حقوقش را نگرفته بود، عباس به فرمانده‌اش اعلام کرد دیگر پدرم شاغل شده و لازم نیست به من حق سرپرستی بدهید. در این موارد بسیار حساس بود.

عمر تشکیل سپاه به دو ماه نرسیده بود که عباس و تعدادی دیگر از نیروهای پادگان ولیعصر (عج) را به مقر خلیج در خیابان پاسداران کنونی انتقال دادند. آنجا نیروها آموزش‌های خاص و سختی می‌گذراندند. کمی بعد اصغر وصالی، فرماندهی گروه مستقر در خلیج را بر عهده می‌گیرد. بعد

■ **فرار از ارتش ستمشاهی**

عباس وارد دانشکده افسری شد و به تدریح دوره‌های تکاوری را هم گذراند و جزو مهره‌های رمزی ارتش شد، اما از آنجا که دلش با امام و مردم بود و با وجود آنکه ارتش برایش مزایای زیادی داشت از ارتش شاهنشاهی گریخت.

عباس بعد از فرار از ارتش شروع به فعالیت‌های انقلابی کرد. اعلامیه پخش می‌کرد و در تظاهرات و راهپیمایی‌ها به طور منظم حضور داشت. با اینکه ۱۷سال بیشتر نداشت، اما بسیار شجاع بود، حتی یک بار دستگیر شد، یکی از همسایه‌ها که خبردار شده بود، سراغ مادرم آمد و گفت برو التماس کن بلکه این بچه رو از زندان خلاص کنی، اما مادرم که به شجاعت و کار پسرش ایمان داشت، در جواب همسایه گفت: «گریسه و زاری‌ام رو پیش خدا می‌برم».

شور و هیجان عباس برای انقلاب زیاد بود، هر روز با آب و تاب برای‌مان از تظاهرات و دیگر اتفاق‌ها حرف می‌زد. سال ۱۳۵۷ انقلاب به پیروزی رسید و چون ایشان آشنایی کاملی با دوره‌های نظامی داشت، با هم‌دوره‌هایش کمیته را تشکیل دادند و در آنجا مشغول خدمت شدند.

■ **ورود به سپاه تهران**

اواخر سال ۱۳۵۷ بود که زمزمه‌های تشکیل سپاه شنیده می‌شد. عباس هم که علاقه‌مند بود عضو سپاه شود، در این راستا اقدام کرد و در نهایت اردیبهشت ۱۳۵۸ بود که برگه معرفی‌نامه‌ها برای او صادر شد تا خودش را به پادگان ولیعصر معرفی کند. در واقع عباس جزو اولین هسته‌های شکل‌گیری سپاه بود. در روزهای اول مسئولیت آموزش نظامی به نیروهای جدید را بر عهده

مدت کوتاهی از پیروزی انقلاب شکوهمند ایران نگذشته بود که دشمن تصمیم گرفت همه کردستان را یکجا بیلعد و با نفوذ از غرب کشور کل ایران را تجزیه کند، غافل از اینکه فرزندان

جان پر کف ایران در قالب گروهی تحت عنوان «دستمال‌سرخ‌ها» راهی جبهه‌های غربی کشور

شدند و تا پای جان پر خنثی کردن این توطئه و رو کردن دست خائنان اینستاده‌اند. یکی از این جوان‌ها که شجاعتش یازند بوده «شهید عباس داورزنی» است؛ شهیدی که با وجود سن کم تا آخرین لحظه پسی مردم کشورش ماند.

🔗 **گزارش**  
سبازمگذر

«هر زمانی که احساس شد دشمن اختلافات را بزرگ کرده بر سر مزار شهدا بروید و از آنها کمک بخواهید. هرگز نگذارید یاد شهدا کمرنگ شود و تلاش کنید با برگزاری نمایشگاه عکس و... همیشه یاد آنها را زنده نگه دارید». این جمله تنها بخش کوچکی از صحبت‌های شهید عباس داورزنی در مصاحبه با صدا و سیما بعد از پاسکاری پاوه است. حالا در آستانه برگزاری کنگره ۲۴هزار شهید پایتخت که با هدف آشنایی نسل جوان با مکتب شهدا برگزار خواهد شد، حاج محسن داورزنی، برادر شهید «عباس داورزنی» از رشادت‌های این شهید والا مقام می‌گوید: شاید دشمن تصور کند که یاد شهدا کمرنگ شده اما چیزی که به آن توجه نمی‌شود این است که شهدا هرگز فراموش‌شدنی نیستند و یاد و خاطره رشادت‌های‌شان برای همیشه پررنگ است، البته اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، اما همانطور که برادر شهیدم عباس تأکید داشت «ما باید هر زمانی که دشمن اختلافات را بزرگ می‌کند بر سر مزار شهدا برویم و از آنها بخواهیم کمک‌مان کنند».

عباس در سی‌وزار به دنیا آمد، اما تمام کودکی‌اش در تهران گذشت. از همان کودکی از همه هفت برادر شجاع‌تر بود. ترس برایش معنا نداشت و اگر تصمیم به انجام کاری می‌گرفت، باید تمامش می‌کرد.

بهترین دوست دوران کودکی‌اش «محمد رضا مرادی» بود که در نهایت هم با یکدیگر شهید شدند. مثل روحی در دو جسم بودند و همیشه و همه جا باهم یکی بود. در دوران کودکی، محله زندگی‌شان مان به این‌خانواده نزدیک بود و هر دو در یک مدرسه درس می‌خواندند، اما بعد از مدتی ما به ورامین رفتیم، البته باز هم مسجد و پاتوق‌شان یکی بود. رسوم راهنمایی را که تمام کردند در دوره‌های هنگ نوجوانان ثبت‌نام کردند و تصمیم گرفتند برای ادامه تحصیل وارد دانشکده افسری شوند.

|| چهارشنبه ۲۷ دی ۱۴۰۲ | ۵ رجب ۱۴۴۵ ||



جاذبه خاک به ماندن می‌خواند و آن عهد باطنی به رفتن

عقل به ماندن می‌خواند و عشق به رفتن...

و این هر دورا خداوند آفریده است تا وجودانسان در آوارگی و حیرت میان عقل و عشق معنا شود.

🔗 **معرفی کتاب**

## قلب زمین مال ماست

کتاب «قلب زمین مال ماست؛ روایتی مستند از جنگ نابرابر در والفجر مقدماتی» اثر گلعلی بابایی است که در زمستان سال گذشته همزمان با چهلمین سالگرد عملیات والفجر مقدماتی سال ۱۳۶۱ از سوی نشر ۲۷بعثت چاپ شد. جاثمابه این کتاب اسناد معتبر بایگانی‌های جنگ و روایات راویان میدانی است تا به این ترتیب جزئیات عملیات والفجر مقدماتی برای خوانندگان آشکار تر شود.

عملیات والفجر مقدماتی بعد از عملیات رمضان برای اجراء در منطقه فکه جنوبی و به قصد تصرف شهر العماره و محاصره شهر بصره طرح‌ریزی شد. فرماندهان قصد داشتند با تصرف این منطقه دست رژیم بعثی را از خلیج فارس کوتاه کنند، اما لورفتن این عملیات، دشواری‌های طبیعی این منطقه و همچنین برخی ناهماهنگی‌ها در پیشروی لشکرهای عملیاتی سبب می‌شود این عملیات نیز با شکست مواجه شود ولی با وجود این نیروهای مخلص ایرانی با شجاعت و توانی خارق‌العاده چندین روز در برابر پدافند سنگین دشمن مقاومت می‌کنند. این کتاب راوی حوادث ریز و درشتی است که قبل و بعد از این عملیات رخ داده‌اند. آخر کتاب نیز تصاویر و نقشه‌ها درج شده‌اند.

در قسمتی از این کتاب می‌خوانیم:

اما مگر می‌شود از فکه و کانال‌هایش روایت کرد و از شهیدی نگفت که نام او با کانال‌های فکه گره خورده و طی سالیان اخیر، بدل به اسوه جوانان نسل سوم و چهارم ایران‌زمین شده است؟

شهید ابراهیم‌های، همان معلم با اخلاق مدارس جنوب شهر تهران که دانش‌آموزان او، عاشق مرانش شده بودند؛ همان پهلوان گوش شکسته‌ای که بر حرفانش درس مردانگی می‌داد؛ همان کسی که در اوج نبردهای غربیانه سال نخست جنگ، عضو گروه چریکی شهید اندرزگو در محور سرریل فک-گیلان‌غرب شده بود؛ همان کادر مؤثر تیم‌های شناسایی واحد اطلاعات-عملیات شهید ابراهیم‌های، در آن لحظات هر کسی به سوز پیش می‌رفت که در پشت جاده شنی قرار داشت. او بعد از آن دستور حرکت صادر شد. من جزو اولین نفرات جلوی ستون گردان کمیل بودم. همان موقع ابراهیم‌های را دیدم که در کنار علیرضا بنگدار، معاون گردان در حال حرکت است. او بلدچی گردان ما بود و از عناصر زبده اطلاعات- عملیات لشکر، البته من ابراهیم را از جبهه‌های غرب می‌شناختم و با توانایی‌های او آشنایی داشتم. طبق طرح مانور، گروهان ما باید به سمت کانال سوم پیش می‌رفت که در پشت جاده شنی قرار داشت. او بعد از آن دستور حرکت صادر شد. من جزو اولین نفرات جلوی ستون گردان کمیل بودم. همان موقع ابراهیم‌های را دیدم که در کنار علیرضا بنگدار، معاون گردان در حال حرکت است. او بلدچی گردان ما بود و از عناصر زبده اطلاعات- عملیات لشکر، البته من ابراهیم را از جبهه‌های غرب می‌شناختم و با توانایی‌های او آشنایی داشتم. طبق طرح مانور، گروهان ما باید به سمت کانال سوم پیش می‌رفت که در پشت جاده شنی قرار داشت. او بعد از آن طی پنج شبانه‌روزی که در روز شد و آتش سنگینی روی سر ما سرازیر کرد، طوری که نظم گردان از هم پاشیده شد. در آن لحظات هر کسی به طرفی در حال دویدن بود و عده‌ای زمینگیر شده بودند. بعضی‌ها فریاد می‌زدند: «عقب‌نشینی. گردان کمیل عقب‌نشینی کند». محمود ثابت‌نیا داد زد: «چه کسی گفته عقب‌نشینی؟ پیشروی کنید!» الله اکبر گفت و به راه افتاد. ما هم پشت سرا، به سمت سنگرهای دشمن هجوم بردیم، اما پس از آن طی پنج شبانه‌روزی که در کانال محاصره بودیم، اصلاً او را ندیدم. نه در کانال و نه در جای دیگر. بعدها فهمیدم شهید شده و پیکر مطهرش در منطقه‌جا مانده است.»

🔗 **خاطرات تفحص**



## وصیت عجیب یگ شهید

وصیت‌نامه قرار داشت که کاملاً سالم بود و این چیز عجیبی بود. در وصیت‌نامه نوشته بود:

من سیدحسین بچه تهران و از لشکر حضرت رسول(ص) هستم. پدر و مادر عزیزم! شهدا با اهل بیت(ع) ارتباط دارند. اهل بیت(ع) شهدا را دعوت می‌کنند.

بعد از خواندن وصیت‌نامه درباره عملیاتی که لشکر جنازاهم هشت سال و پنج ماه و ۲۵روز در منطقه می‌ماند. بعد از این مدت، جنازه من پیدا می‌شود و زمانی که جنازه من پیدا می‌شود، امام خمینی در بین شما نیست. این اسراری است که اتمه(ع) به من گفتند و من به شما می‌گویم. به مردم بگویید ما فردا شما را شفاعت می‌کنیم. بگویید که ما را فراموش نکنند.

بعد از خواندن وصیت‌نامه درباره عملیاتی که لشکر حضرت رسول(ص) آن شب انجام داده بود، تحقیق کردیم. دیدیم درست در همان تاریخ بوده و هشت سال و پنج ماه و ۲۵روز از آن گذشته است.»

یکی از گروه‌هایی که بعد از گذشت ۳۵سال از دفاع مقدس همچنان در مناطقی عملیاتی فعال هستند و هر روز با شهدا سروکار دارند، گروه‌های تفحص هستند. تفحص پیکر شهدا علاوه بر آنکه کاری بسیار سخت و طاقت‌فرساست، حساسیت‌های خاص خود را دارد و نیازمند تحر، تخصص و آزمایشات دقیق است، اما با این همه، تفحص‌کنندگان به امید پایان چشم‌انتظاری خانواده‌های شهدا، همه این مشقت‌ها را به جان می‌خرند. گروه‌های تفحص که غالباً هر روز خود را با نوسل به انمه(ع) و شهدا آغاز می‌کنند، ماجراهای شنیدنی از کار تفحص و پیدا شدن پیکر شهدا نقل می‌کنند.

حاج حسین کاجی از سرداران گروه تفحص است که ماجرابی را در این مورد نقل کرده است:

«بعد از جنگ، در حال تفحص در منطقه کردستان بودیم که به طرز غیر عادی جنازه شهیدی را پیدا کردیم. از جیب شهید، یک کیف پلاستیکی درآوردیم. داخل کیف،